

شاید ادعای بی‌اساسی نباشد اگر بگوییم «ادبیات کودک و نوجوان» در جامعه ما محصول گرایش‌ها و علایق و انگیزه‌های شخصی است تا نتیجه اصولی عام و ضوابطی قانونمند.

اگر از مسائل تکنیکی ادبی که تا حدودی درباره آن اشتراك نظر وجود دارد بگذریم، این گرایش‌ها «فردی» و «گروهی» در زمینه درونمایه و پیام نهفته در قصه‌ها یا آنچه که به نوعی «سمت و سوی رسالت» ادبیات کودکان است، عینیت معناداری به خود می‌گیرد.

گویی طیف گسترده‌ای در قالب لفظ بسیار عام «ادبیات کودک و نوجوان» انواع متناقضی از این تولیدات را در خود جای می‌دهد. در يك طرف این طیف ادبیاتی است صرفاً «تجارتی» که به صورت

ادبیات کودک و نوجوان

ملغمه‌ای از شعر و داستان و سرگرمی و مسائل آموزشی و بی‌بهره از ابتدایی‌ترین اصول زیبایی‌شناختی و تکنیکی و بدون درنظر گرفتن بدیهی‌ترین مسائل روان‌شناختی کودک و نوجوان و بی‌هیچ رنگی از مسئولیت و هدفمندی جای وسیعی را به خود اختصاص می‌دهد. متأسفانه این «تولیدات تجاری» که یکسره از حوزه ادبیات کودک خارج است با اقبال عموم هم مواجه می‌شوند.

اینکه چرا چنین است و چنین فرآورده‌هایی با «ساخت ذهنی» و «ادراك متحول» کودک و نوجوان چه می‌کنند و رشد روانی - اجتماعی آنان را با چه بدآموزی‌ها و کم‌آموزی‌هایی مواجه می‌سازند، بحثی است که پرداختن به آن به‌ناگزیر مستلزم کاوش و کنکاش در سطح فرهنگ عمومی جامعه است که از مجال این مقاله خارج است. اما شاید بتوان عمده‌ترین دلایل این «وضعیت فرهنگی» را در «عدم آشنایی و به‌کارگیری یافته‌های علمی روان‌شناسی کودک و نوجوان»، «عدم حساسیت و آموزش والدین در انتخاب کتاب»، «عدم مراکز و مراجع ذیصلاح در امر نظارت و آموزش جامعه»، «عدم انگیزه و استعداد و علاقه حقیقی در تولیدکنندگان این گونه کتابها»، «بهره‌وری صرفاً اقتصادی ناشران»، و ... جستجو کرد. در هر حال با درنظر گرفتن مبحث گسترده آموزش و الزامات روانی خاص آن، چند صفحه کاغذ رنگین و مصور را صرفاً به آن دلیل که الفبا را آموزش می‌دهد نمی‌توان کتابی آموزشی نامید یا کتابی را بدون درنظر گرفتن مقطع سنی و ظرفیت ادراکی مخاطب، صرفاً به خاطر نقل حکایت‌های مذهبی و بحث از مفاهیم مذهبی نمی‌توان کتابی دینی شمرد یا قصه‌ای را بدون درنظر گرفتن فنون ادبی خاص در زمینه انتقال ارزشها، صرفاً به آن دلیل که روایت‌کننده مفاهیمی چون دوستی و همکاری و گذشت و... است نمی‌توان کتابی موفق در ارائه ارزشها شمرد.



حقیقتی است که به‌رغم ساده‌انگاری جامعه، ادبیات کودک و نوجوان به عنوان يك فن شامل ویژگیها و ظرایف و پیچیدگیهای خاصی است که بر صاحب‌نظران و کارشناسان این زمینه پوشیده نیست.

در باقی‌مانده این طیف کتابهای کمی وجود دارند که علاوه بر به‌کارگیری این پیچیدگیها و ظرایف خاص، رسالت مشخصی را نیز برای خود قایل باشند و نیز کمترند کتابهایی که در انجام رسالت خود همان‌را بیافرینند که کودک و نوجوان‌ها نیازمند آنند.

* * * *

سخن بر سر این است که به‌راستی ادبیات کودک و نوجوان دارای رسالتی هست یا نه؟ اگر پاسخ این پرسش مثبت است، سمت و سوی

می‌شود که به موازات افزایش سن توسعه می‌یابد. تأکید بر این است که در هر کدام از این مراحل، کودک و نوجوان آمادگی محدود و استعداد مشخصی برای پذیرش روابط محیطی و جهان‌به‌معنای عام کلمه دارد.

در هر کدام از این مراحل، کودک آن چیزی را می‌پذیرد که متناسب و همخوان با «ساخت ذهنی» اوست و این ساخت ذهنی دربرگیرنده تمامی تجارب و روابطی است که برای «او» معنا دارند.

به عنوان مثال اگر تعدادی سکه را به دو بخش مساوی تقسیم کنیم و هر بخش را با فاصله‌های مساوی در دو ستون در مقابل کودکی ۴ ساله قرار دهیم و از او بپرسیم که تعداد سکه‌های کدام ستون بیشتر

مجید نوایی

رسالت امروز

است او بی‌هیچ تردیدی پاسخ خواهد داد که سکه‌های هر دو ردیف مساوی‌اند.

حال اگر فقط فاصله سکه‌های یکی از ردیفها را بیشتر کنیم، به طوری که فقط طول این ستون از ستون دیگر بلندتر شود و دوباره همان سؤال را تکرار کنیم، او باز هم بدون تردید پاسخ خواهد داد که تعداد سکه‌های ستونی که در آن فاصله بین سکه‌ها افزایش پیدا کرده است بیشتر است.

اگر دوباره سکه‌ها را در فاصله‌های قبلی خود قرار دهیم مجدداً خواهد گفت که حالا با هم مساوی شدند. اینکه چرا چنین است، توجیحات علمی و تجربی مشخصی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد. اما مسئله اساسی این است که آن‌گونه نیست که کودک نخواهد استدلال ما را در مساوی بودن سکه‌ها در دو وضعیت متفاوت بپذیرد، بلکه رشد بیولوژیک و به تبع آن ظرفیت ادراکی او به او اجازه چنین پذیرشی را نمی‌دهد. حداقل او باید از مرز ۷ سالگی بگذرد و به مفهوم «ابقا یا نگهداری ذهنی» دست یابد تا این استدلال برایش قابل فهم و در نتیجه قابل پذیرش شود.

هدف از نقل این مختصر، به‌دست دادن ملاکی برای رعایت الزامات عینی و علمی در برخورد با کودکان از سوی نویسندگان آگاه ماست. باید همواره به یاد داشته باشیم که کودک در «مرکز جهانی» ایستاده است که از آن خود اوست و این جهان همان‌قدر برای او واقعیت دارد که جهان ما برای ما بزرگسالان.

اما مسئله دیگر در این میان ساده‌انگاری مفرط در انتقال «مفاهیم ارزشی» است. باید یادآوری کرد که ادبیات «نباید» و «نمی‌تواند» آموزش يك بعدی مفاهیم ارزشی باشد. ادبیات در تأثیرگذاری خود زمینه‌ای برای «تداوم آگاهی» در وجدان مخاطب است و باید به مانند

این رسالت را چه «دغدغه‌ای»، چه «انگیزه‌ای»، و چه «عینیتی» مشخص می‌کند...؟

بدون شك هیچ نویسنده آگاهی در شرایط پیچیده جامعه امروزی صرفاً برای سرگرمی و پرکردن اوقات فراغت کودکان و نوجوانان نمی‌نویسد.

نویسنده آگاه امروز ما قبل از هر چیز در پی ساختار مناسبی است تا «پیام خاصی» را به خواننده خود انتقال دهد. مسلماً این «پیام» تبلور آگاهیهای به هم پیچیده نویسنده در تعامل او با زندگی و اجتماع است.

به‌رغم دیدگاههای متفاوت، شاید بشود بر این نکته اتفاق کرد که ادبیات در معنای عالم و وسیع خود القا و انتقال ارزشهای مورد اعتقاد نویسنده است به وجدان مخاطب خود و اگر چنین است آیا آنچه که از طرف نویسنده به صورت ارزشها به کودک و نوجوان منتقل می‌شود، متناسب با «ظرفیت ادراکی» او هست...؟ و آیا این «ارزشها» آن چنان معنی شده‌اند که کارمایه رویش انسانی کودک و نوجوان در شرایط پیچیده جامعه فراصنعتی امروز باشند...؟

* * *

مسئله «ظرفیت ادراکی» و تحول آن در مراحل مختلف «رشد» و ارائه آنچه که متناسب با این ظرفیت است، عامل مهمی است که گاه به صورت اسفباری در کتابهای مربوط به کودکان نادیده گرفته می‌شود.

بنابر تحقیقات ژان پیاژه پرنفوذترین چهره روان‌شناسی تربیتی معاصر، «رشد» پلکانی مارییچی گسترش‌یابنده و دارای طرحی جهانشمول است. رشد براساس این نظریه از مرحله «حسی-حرکتی» که مربوط به تولد تا حدود دو سالگی است آغاز شده پس از گذراندن مراحل «پیش‌عملیاتی» در حدود دو تا شش سالگی و «عملیات عینی» در حدود شش تا دوازده سالگی به «عملیات صوری یا انتزاعی» منتهی

هر اثر «هنری» دیگر از آن جایی آغاز شود که به انتها می‌رسد و نباید آن را به سطح پند و اندرز تنزل داد. قصه و داستان که در معنای ادبی خود «هنری خودانگیخته» است باید از چنان ساخت هنرمندانه‌ای برخوردار باشد که منجر به «کشف ارزشها» از سوی شخص مخاطب شود. به عبارت دیگر «تعامل» و رابطه متقابل و دو سویه‌ای بین نویسنده و خواننده برقرار شود و «پویایی ذهن» نویسنده را عامل رابط قصه و داستان در ذهن خواننده تداوم و گسترش دهد. اگر غیر از این باشد آن قصه و داستان هر چه می‌تواند باشد جز «اثر هنری».

ژان پیازه جمله حکیمانه‌ای دارد. 'و می‌گوید: «وقتی چیزی را به کودک می‌آموزیم مانع از آن می‌شویم که او آن چیز را کشف یا اختراع کند». کودک و نوجوان ما نیازمند چنین نگرشی و چنین اعتقادی از سوی نویسنده‌ای است که برای او می‌نویسد.

هر کسی بنا بر تجربیات خود این حقیقت را دریافته است که کودکان از «نیروی خلاقیت» و «پویایی گسترده» و «بینش هنرمندانه» وسیعی برخوردارند.

سؤال اساسی این است که چرا این خلاقیتها و پویاییها و دریافتها و برداشتهای بکر و بدیع و هنرمندانه تداوم نمی‌یابند و وارد دنیای بزرگسالی نمی‌شوند...؟

پاسخ این پرسش را باید در شکل خاصی از «آموزش» به معنای عام کلمه جست که از سوی محیط اعمال می‌شود. ما به وسیله آموزشهایی که پاسخگوی نیازهای خلاقه کودک نیست، ذهن او را از رویش طبیعی خود بازمی‌داریم و در این روند غلط «عینیتها» را به صورت «مفاهیمی انتزاعی» در اختیار او قرار می‌دهیم.

«آموزش» در صورت شایسته خود یا منجر به رشد خلاقیتها و استعدادها در کودک می‌شود یا در به‌کارگیری ناصحیح و با اتکا صرف بر حافظه کودک هر پاسخی را از پیش برایش آماده و تبلیغ می‌کند.

همه کودکان و نوجوانان آموخته‌اند که گندم را چگونه می‌کارند یا مواد چگونه با یکدیگر ترکیب می‌شوند، اما هیچ کدام از آنها شگفتی حیرت‌انگیز فعل و انفعالات شیمیایی را به مانند یک دانشمند یا معنای زیبای زاینده‌گی خاک را مانند یک کشاورز در نمی‌یابند و نمی‌فهمند.

به‌رغم باور بر «تفاوتهای فردی» تفاوت این دو تجربه به معنای تفاوت دو انسان نیست، تمایز برخوردی خلاقانه با محیط و مواجهه‌ای انفعالی با دنیاست.

بحث بر سر این است که کودکها همان‌گونه که برای به‌راه افتادن نیاز به تلاش شخصی و افت و خیزهای طبیعی دارد تا بتواند بالاخره روی دو پای خود بایستد، همان‌طور که در مقطعی از رشد خود موفق به کشف دستهایش و نحوه به‌کارگیری آنها در ارتباطی که با محیط دارد می‌شود برای رشد قوای هوشی و بسط و توسعه استعدادها و خلاقیتهای خود نیز نیاز به کنکاشها و جستجوها و کشفها و اختراعات خود دارد. در این مسیر وظیفه محیط و آموزش «تحریکات بسنده و

کافی» و «هدایت غیرمستقیم» است و بس. «کلیت وجود کودک» همانند دانه‌ای گندم و به‌صورت ظرفیتی موروثی توانایی رویش خود را از دل خروارها خاک دارد، اگر که مبتلای آفت و آفتها نشود.

اما چنان دیدگاهی از آموزش که کلیت نظام آموزشی ما را تشکیل می‌دهد، ابتلای مزمونی است که بخش وسیعی از ادبیات کودک و نوجوان ما را نیز در خود گرفته است. چنین ادبیاتی برگردان مستقیم سیستم آموزشی جامعه است که تمامی آنچه را که می‌آموزد بعد از فراغت از تحصیل تا آنجا به‌کار می‌آید که فرد بتواند نامه‌ای بخواند یا بنویسد. به عبارت دیگر تمامی آن معلومات که نه به‌طور خلاق بلکه به شیوه انباشته‌های ذهنی و اتکا صرف به حافظه به دست آمده‌اند زمینه‌ای برای بهره‌وری و تداوم آگاهی و خلاقیت نخواهند یافت.

حداقل می‌توانیم بگوییم که ادبیات کودک و نوجوان ما نیز در بخش وسیعی خود را با چنین شیوه‌هایی ارائه می‌دهد و کودکها از آن لحظه «تعامل» خود را با زندگی پیچیده امروزی آغاز می‌کند، فقط آن هنگام آنها را قسمتی از زندگی خود می‌یابد که در بزرگسالی بخواهد برای پر کردن اوقات فراغت فرزند خویش «قصه‌ای» برای او بگوید. چرا که آنچه که در این نوع از ادبیات ارائه می‌شود، کارمایه مواجهه‌ای خلاق و عامل استمرار کشف و آگاهی نیست.

این مسئله قبل از هر چیز می‌تواند ترجمان اعتقاد نویسنده بزرگسال بر این اصل باشد که «ادراک کودک از جهان ادراک ساده‌ای است». اصلی که یکسره از حوزه واقعیت بیرون است.

تمامی محققان و روان‌شناسانی که سالها درباره کودک و مسائل او به بررسی و تحقیق پرداخته‌اند بر ادراک «پیچیده» و «پویا» و در عین حال زیبای کودکان از محیط و روابط محیطی تاکید فراوان کرده‌اند. ادراکی آنچنان «گسترده» و پویا که علاوه بر آنکه به راستی مایه حیرت هر کسی است که با آن مواجه می‌شود، به سادگی قربانی عدم اطلاع و سطحی‌نگری بزرگسالان می‌شود.

حقیقتی است که کودک صادقانه زندگی می‌کند و صداقت اعمال شده از سوی محیط را به زیبایی درک می‌کند. همچنین او در دنیای خود عدم صداقت والدین، معلمان، دوستان، و هر کسی را که با او در ارتباط است درمی‌یابد و اگر گاه به واکنش نمی‌پردازد ناشی از احساس منفی طرد شدن یا به دلیل «بزرگواری شگفت دنیاها» است.

کسانی که از نزدیک با مسائل کودک آشنایی دارند، خصوصاً کسانی که بنابه حرفه خود درگیر «تعامل مثبت» در تجربیات مشاوره فردی و گروهی با کودکانند، بارها با چنین تجربیات مهم و شگفتی مواجه شده‌اند. پهنه وسیع نقاشیهای کودکان و داستانها و قصه‌هایی که آنان خود ابداع می‌کنند مفری برای گریز از تنشهای ناشی از عدم صداقت بزرگسالان و نیز خلق دنیایی آرمانی است با همه زیباییهای دنیای کودکان. باید به یادداشت که به‌رغم سطرها و جمله‌ها و کلمات، کودک با نویسنده خود نیز چنین برخورد می‌کند. راز ماندگاری برخی از قصه‌ها

و کتابها در وجدان آگاه و حساس کودکان و نوجوانان، به رغم هر چه که دارند، در بخش وسیعی از خود سیاسی به صداقت نویسنده است. در این میانه چه قدر کم هستند نویسندگانی که به دور از ساده‌انگاری و در رعایت این اصل، به چنان مرتبه‌ای فراز آیند که «هنر» در کتاب آنان هم‌تراز «پویایی درك مخاطبشان» قرار گیرد. باید علاوه بر باور و اعتقاد جمله پیازه را عمیقتر بنگریم و ادبیات کودکان را که می‌تواند در خدمت بسط و توسعه خلاقیت‌های آنان قرار گیرد به صورت وسیله‌ای در نفی و تحدید استعداد‌های آنها به کار نگیریم.

اما ادبیات کودکان در سمت و سوی رسالت خود با مشکل دیگری نیز مواجه است. این مشکل، مسئله «امروز» است و «اکنون». اگر نویسنده ما می‌کوشد تا با ارائه مفاهیم ارزشی، ماندگارترین میراث بشر روی خاک را به نسلی دیگر انتقال دهد و اگر می‌کوشد تا از این طریق به کودک و نوجوان در سازگاری و رشد اجتماعی او یاری برساند اگر سعی دارد «هویتی انسانی» برای مخاطب خویش طراحی کند به ناگزیر و بنابراین مخاطب او در «امروز» و در «اکنون» زندگی می‌کند، باید ابعاد ژرفتری را در «ارزشهای ثابت انسانی» بکاود. در گیرودار دنیای کنونی، که گویی فصل رنگ باختن ارزشهاست، نویسنده آگاه باید آنچنان به عمق معناداری از ارزشهای انسانی دست یابد و باید آنچنان هنرمندانه آنها را در ساخت قصه‌ای برای امروز و اکنون ارائه دهد که ارزشها دیگر مفاهیمی صرفاً «انتزاعی» نباشند، بلکه در «کاربرد عینی» خود کارمایه هویتی انسانی را برای کودک و نوجوان در روابط پیچیده جامعه امروزی فراهم آورند شاید این مسئولیت

مضاعفی برای نویسنده ماست که در «امروز» زندگی می‌کند و دریافته است که «ضد ارزشها» نیز امروز عمق و وسعت دهشت‌انگیزی به خود گرفته‌اند. به عنوان مثال مفهوم اسلحه به عنوان آلت قتاله از دیرباز تاکنون تغییری نکرده است، اما مصداق عینی آن از تکه‌ای چوب یا سنگی برنده تا وحشتناکترین جنگ افزارها، تحولی طولانی را طی کرده است. حقیقی است که حتی در شصت-هفتاد سال پیش از این، جامعه متن پیراسته‌ای بود که «ارزشها» عامل مسلط زیست فردی و اجتماعی انسانها بودند. در این جامعه ارزشها از باور نمی‌گریختند و ضدارزشها مصادیق عینی و قابل رؤیت و نفرتی برای همگان داشتند. خوبی، همکاری، برادری، عدالت، آزادی، زیبایی، و... به همان آسانی که به کلام درمی‌آمدند، در پهنه روابط اجتماعی جاری و ساری بودند و کسی در جستن آنان راه به سرگردانی نمی‌برد. اما اکنون چه؟

امروز که در وسعتی به اندازه جهان و فاجعه‌بارتر از همیشه، ارزشها به سادگی قربانی «عامل مسلط اقتصادی» می‌شوند چه باید کرد...؟ این «وضعیت» رسالت مضاعفی را از نویسنده طلب می‌کند. امروز دیگر جامعه متنی پیراسته با مرزبندی مشخص و عینی میان ارزشها و ضدارزشها نیست. امروز جامعه دربرگیرنده «موقعیتهای متناقضی» است که زیست انسانی را سخت به مخاطره انداخته‌اند. آنچه که از نبوغ و استعداد و تکنیک و علم و سرمایه صرف اندوختن زرادخانه‌ها برای استمرار صلح می‌شود جلوه بارزی از این «تناقض» در زندگی انسان امروز است.

زرادخانه‌هایی که به آسانی می‌توانند کره ما را برای چندین بار ویران کنند و چنین تصور دهشت‌باری جزء لاینفکی از تجربه روانی انسان عصر ماست.

گسستگی از علایق گروهی و توسعه روزافزون «فردگرایی» و «خودمحوری»، حتی مجال اندکی برای سرایت عام ارزشها در زندگی انسان فراهم نمی‌کنند. از اینجاست که الزام پیچیدگی و ظرافت و خلاقیت از طرف نویسنده برای حفظ و نگاهداشت و دفاع هنرمندانه از ارزشها آشکار می‌شود.

نویسنده امروز ما در چنین شرایطی، فقط با نقل و حکایت مفاهیم ارزشی نمی‌تواند در دفاع از ارزشها موفق باشد مگر آنکه به موازات آن، موقعیتهای تهدیدکننده این ارزشها را در ساختاری قابل تعمیم و متناسب با شرایط پیچیده جامعه امروزی به کودک و نوجوان ارائه دهد.

کلبرگ روان‌شناس با خواندن داستان‌هایی با بار اخلاقی برای کودکان در سنین مختلف سعی در شناخت شکل‌گیری مراحل قضاوت و استدلال اخلاقی آنها در مقاطع سنی مختلف داشت. اینکه کودکان در مقاطع سنی مختلف با در نظر گرفتن چه ملاک‌هایی به قضاوت اخلاقی می‌پردازند و اینکه آنها در نهایت الگوی واحدی برای همه کودکان و در همه فرهنگها از نظر رشد و توسعه قضاوت اخلاقی وجود دارد یا نه. او در پایان هر داستان پرسشی را مطرح و سپس آنها را تحلیل می‌کرد.



بدون در نظر گرفتن نتایج کار او در اینجا متن کوتاهی را از او برای کمک به درک شرایط متناقض اجتماعی امروز وام می‌گیریم. این داستان کوتاه چنین است:

«در اروپا خانمی بر اثر بیماری شدیدی در شرف مرگ بود. دارویی وجود داشت که به نظر پزشکان می‌توانست جان او را نجات دهد. این دارو را مردی که در همان شهر زندگی می‌کرد ساخته بود.

سازنده دارو جمعاً ۲۰۰ دلار برای ساختن دارو خرج کرده بود، ولی مقدار کمی از آن را به ۲۰۰۰ دلار می‌فروخت. هاینز، شوهر بیمار، سعی کرد از دیگران پول قرض کند تا بهای دارو را بپردازد. او برای این کار به هر کسی که می‌شناخت رو انداخت. اما از این راه حتی نتوانست نصف پول مورد نیاز را فراهم کند.

سازنده دارو را از وضع وخیم همسرش آگاه ساخت و از او خواهش کرد که یا دارو را ارزاتر بفروشد یا پول آن را بعداً دریافت کند. اما داروساز از دادن دارو به او سر باز زد و گفت: «به جهنم، من دارو را ساخته‌ام که از برکت آن پول در بیاورم».

دست آخر هاینز به مغازه داروساز دستبرد زد و دارو را دزدید. به نظر شما هاینز باید دست به چنین عملی می‌زد؟ این کار درست بوده یا غلط؟ چرا؟

به‌راستی پاسخ چیست؟

هیچ انسان آگاهی بدون تعمقی دردناک از کنار این موقعیت و این پاسخ به سادگی نمی‌گذرد. موقعیتی است که در حد و اندازه خود از فضایی تراژیک برخوردار است.

حاصلضرب بار عاطفی - روانی شکنده این موقعیت - و نه این داستان - در موقعیتهای مکرر دیگری که از این دست پدید می‌آیند، زندگی را آن‌گونه که هست با متنی از تراژدی در می‌نویسد که گویی انسان امروز به خاطر تداوم وفادارانۀ خود به ارزشها، باید توانایی پذیرش يك اسطوره را داشته باشد.

این واقعیت زندگی است یا حداقل متن زندگی گروه بی‌شماری از انسانها در دنیای کنونی این‌گونه است.

انسانهایی بزرگسال و کودکانی که در زندگی پر از رنج خود بدون طی کردن مراحل نوجوانی و جوانی، یکسره به دنیای بزرگسالی وارد می‌شوند.

آیا نویسنده ما چنین واقعیهایی را دست‌مایه آفرینش قصه‌اش می‌کند؟

آیا به چنان پاسخ در خوری که هم دفاع از ارزشها باشد و هم بیگانه با واقعیتها نباشد دست می‌یابد؟

آیا اصولاً به چنین تلاشی دست می‌یازد؟

هنر نویسنده امروز ما، مواجهه خلاق با چنین موقعیتهای پیچیده و متناقضی است.

در آزمونهای کلبگ، نوجوان ۱۶ ساله‌ای به این پرسش چنین پاسخ داده است: «عمل این مرد نادرست و عمل شوهر درست است. ارزش زندگی انسانها و رای منافع مادی است. بشر وظیفه دارد زندگی فردی را که با خطر مرگ روبه‌روست نجات دهد، ولو آنکه هیچ‌گونه آشنایی قبلی با وی نداشته باشد».

این پاسخ علاوه بر آنکه پویایی درک نوجوان را به زیباترین وجهی می‌نمایاند، به نوعی بیانگر تفاوت عمیق و گسترده جامعه پیراسته دیروز ما، جامعه پیچیده امروز ماست. یا تمایز «دنیای آرمانها» و «جهان واقعی» است.

اگر چه تلخ اما باید بپذیریم که نویسنده ما در جهانی زندگی می‌کند که مخاطبان او به دلیل فاصله‌های عمیق و زشت طبقاتی حتی به دریافت مشابهی از معنای کلمات و واژه‌ها دست نمی‌یابند.

مفاهیمی چون نان، گرسنگی، فقر، نیکی، برادری، عدالت، و... برای آنکه دچار رفاه اجتماعی است با آنکه مبتلای محرومیت‌های شدید اقتصادی است، معناهای واحد و همانندی ندارد. حتی موقعیتهای خلق شده در قصه‌ها، فضاهای یکسانی را از نظر عاطفی و تاثیرگذاری برای آنان نمی‌آفریند.

اگر چه تلخ باید بپذیریم به رغم زیباییهای بی‌شماری که در خاصیت زندگی بوده‌اند و هستند و خواهند بود، هر روز که می‌گذرد از فعلیت و عینیت این زیباییها در پهنه زندگی انسان کاسته می‌شود، به طوری که شاید بتوان گفت: «دنیای ما دنیای نازیباییهاست...»

شاید سخت‌ترین تنگنایی که امروز و در این جهان نویسنده آگاه کودک و نوجوان ما را در خود می‌فشارد، سخن گفتن از نازیبایی دنیا برای کسانی است که خود هیچ سهمی در پیدایش آن نداشته‌اند.

به دور از ساده انگاریها و رفع تکلیفها چه باید کرد تا هم ارزشها به عنوان میراث کهن بشر حفظ شوند و انتقال یابند و هم زیباییهای زندگی در چشم و دل خواننده رسوخ یابند و هم امیدی حقیقی - و نه کاذب - برای تغییر وضع جهان به وضعیتی انسانی پایدار بماند و هم ادبیات کودک و نوجوان از زمینه «آموزش» و «پند و اندرز» بگذرد و تا حد «هنری» برای توسعه خلاقیت‌های مخاطب خود بیاید. فراز شایسته‌ای است که باید به آن دست یازید و راهی است که با «هنر ادبیات» باید آن را جست.

شاید هم مهمترین وظیفه نویسنده دستیابی به چنین فرازی و بازیابی چنین راهی است.

شاید هم بعد از آنکه نویسنده به چنین فراز و چنین راهی دست یافت، بهتر آن باشد تا بگذارد کودک و نوجوان با بهره‌گیری از خلاقیتها و ادراکی صادقانه که جزء لاینفک وجود اوست، خود زیباییهای دنیا را کشف کند، نازیباییها را دریابد، و برای تداوم همه زیباییها و نابودی همه نازیباییها چاره‌ای بیندیشد.

